



علقه و دل بستگی ام به ایران و ایرانی بودن، ریشه در خانواده ام داشته است. مادرم استاد ادبیات فارسی بود و همیشه آثاری از ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایرانی در خانه ما بود و من از کودکی با آنها ارتباط داشتم. اساتید بزرگ و شاخص ادبیات مثل فروزانفر، معین و شفیع کدکنی به خانه ما می آمدند و با آنها معاشرت داشتیم و خب این محیط طبیعتاً مرا نسبت به فرهنگ و ادب فارسی و تاریخ ایران آشنا و دل بسته نگه می داشت



مردم ارتباط داشت و اشعار و اندیشه هایش هم منحصر به یک گروه و قشر خاصی نیست و نسبت به همه گشودگی دارد. او از زندگی می گوید و زندگی متعلق به همه است. چه شعر و موسیقی، چه داستان و زمانی که درباره مولانا در سطح عمومی تولید می شود می تواند پله اولیه باشد؛ برای آن که مخاطب به واسطه علاقمند شدن به این حوزه، پله های بالاتر را طی کند و به سمت منابع و مراجع عمیق تری درباره شناخت مولانا یا عرفان یا هر چیز دیگری برود که بر شناخت، آگاهی و فرهیختگی او می افزاید.

شما از زنده بودن ادبیات فارسی و ظرفیت های آن در انطباق با جامعه امروز گفتید. اگر بخوایم به یکی از ویژگی های مولوی در نسبت با این سخن اشاره کنم، باید بگویم که اشعار مولوی با نوعی از خوانش روانشناسی و گزاره های روانکاوانه گره خورده است که می تواند خاصیت تریابی و درمانی داشته باشد و خواندن آنها حال آدم را خوب می کند. به طوری که گاهی فکر می کنم مولانا این اشعار و معانی را برای انسان و جامعه امروز سروده است که می توان با بهره گیری از حکمت آن، بهتر زیست. مثلاً یکی از ویژگی های جامعه امروز، حس بی قراری، اضطراب و دلشوره است و مولوی می گوید جمله بیقراریت از طلب قرار توست. طالب بی قرار شد تا که قرار آیدت. گویی او دارد برای حل مشکلات روحی بشر، نسخه روانشناختی می پیچد. نمونه هایی از این دست در اشعار او زیاد است و چه بسا به همین دلیل انکار انسان امروز، او را دوباره کشف کرده است.

درواقع می توان با مولانا دست به شعردرمانی زد. من همواره معتقدم تریابی با شعر خوب اتفاق می افتد؛ نه فقط اشعار مولانا که هر شعر خوبی می تواند حال آدم را خوب کند و اساساً یکی از کارکردهای مهم شعر همین است. همین تفأل و مسئله ای را با شاعر در میان گذاشتن و جواب گرفتن، صرفاً یک سرگرمی نیست؛ بلکه کارکردهای روانی، اخلاقی و فرهنگی دارد و من گاهی در مواقع بدحالی و بی قراری، خیلی به مولانا رجوع می کنم همانطور که خیلی ها به دیوان حافظ رجوع می کنند. وقتی به مولانا تفأل می زنم حس می کنم که او راه را به من نشان می دهد و مرا از سردرگمی درمی آورد؛ بنابراین احساس سبک شدن و رهایی می کنم. واقعیت این است که مولانا در اشعار و ابیاتش نه صرفاً از انسان تاریخی زمان خودش یا مردم یک سرزمین خاص بلکه از انسان به ماهو انسان حرف می زند، همچنین از حالات و تجربیات او به عنوان بشر؛ به همین دلیل هیچ وقت اشعارش رنگ کهنگی نمی گیرند و حتی برخی از آنچه گفته، در

جهان امروز بیشتر معنا پیدا کرده و می تواند راهگشا باشد. **واقعیت این است که در یکی، دو دهه اخیر هم در سطح جهانی، هم در ایران شاهد رشد و ظهور انواع نخله های عرفانی با عرفان مدرن و احیای رواقی گری هستیم که برخی آن را مصداق بازگشت به معنویت در دوران پسامدرن می دانند. ازسوی دیگر اما برخی از متفکران و روشنفکران این گرایش به عرفان های ظهور یا احیای عرفان های کهن را در تضاد با عقلانیت به عنوان بنیاد مدرنیسم دانسته و آن را ضد مدرن یا ضد عقلانی تفسیر می کنند. ترویج عرفان های زرد و عوامانه هم به این نگاه دامن زده است. شما خودتان یک زن مدرن و تحصیلکرده اید که در غرب زندگی می کنید و در زمینه عرفان و مولوی هم بسیار فعالیید. نظراتان به نقدهایی که درباره عرفان گرایی در جامعه امروز می شود، چیست؟**

همانطور که می دانید همسرم ژان کلود کری بر به همه مذاهب احترام می گذاشت اما به هیچ کدام معتقد و ملتزم نبود. آنچه او در شعر، ادبیات و عرفان ما پیدا می کرد و دل بسته اش بود، مسئله ای نبود که به معنای بازگشت به گذشته و پیشامدرن باشد. او اساساً متعلق به این تاریخ و جغرافیا نبود و اتفاقاً در یکی از مدرن ترین کشورهای دنیا متولد شد و زندگی کرد. وقتی تحت تاثیر اشعار فارسی و معانی آن قرار می گرفت، به این معنا نبود که انسانی سنتی و گذشته گرا بود. او جذب آن چیزهایی در ادبیات فارسی می شد که او را به عنوان یک انسان مدرن، غنی می کرد. چرا این متون بر انسان امروز تاثیر می گذارد؟ چون در همان لحظه با فرد وارد ارتباط شده و به نیازها یا پرسش های او پاسخ می دهد. این بازگشت به عرفان البته در روایت معقولش بازگشت به گذشته و ارتجاعی نیست، ارجاع به یک منبع راهگشا در گذشته است که می تواند راهنمای حال امروز ما باشد. یا احیای مولانا بعد از قرن ها در عصر مدرن، به معنای زنده بودن و پویایی اندیشه اوست که همچنان می تواند الهام بخش و التیام بخش باشد. ما در فرانسه دوستانی داشتیم که اختر-فیزیک شناس هستند که برخی در حد جایزه نوبل قرار دارند. آنها به اشعار سهراب سپهری پناه می بردند تا برای واژه سازی خود در زمینه علمی ای که کار می کنند، از آن بهره ببرند. این نشان دهنده غنای زبان و ادبیات فارسی یا عرفان هایی از جنس مولوی است که همواره ظرفیت بازتولید شدن و اثربخش بودن را دارد. شما به هر کتابفروشی ای در غرب بروید، ردی از کتاب مولانا یا آثاری که درباره او نوشته است را می یابید همچنان که هر سال انسان های زیادی در قونیه بر سر مزار او گرد می آیند؛ آدم هایی که حالا متعلق به قرن بیست و یکم هستند و بالطبع آگاه تر و تحصیل کرده تر از گذشته. من فکر می کنم وقتی مولانا یا هر شکل دیگری از عرفان به انسان امروز جواب می دهد، چرا باید از آن بی بهره بماند. بله ما با خوانش ها و روایت های سطحی و عوامانه یا سوءاستفاده از عرفان در جامعه امروز مواجه ایم و شکی در آن نیست؛ اما این نقد به آنها که عرفان را به ابتدالی می کشند، وارد است نه خود آن که به مثابه یکی از منابع شناخت و آگاهی آدمی کارکرد دارد. این مواجهه البته درباره هر اثر ادبی، هنری و فلسفی ممکن است اتفاق بیفتد که برخی از آن، خوانش های سطحی و مددستی داشته باشند. خوشبختانه ما این شانس را داریم که عرفان پژوهان بزرگ و مهمی داریم که در میان انبوهی از تفسیرها و مواجهه ها با شخصیت های عرفانی، معیار و ملاک لازم را برای تمییز کار خوب از بد در اختیار ما قرار می دهند و این آثار در دسترس است و برخی از آنها خودشان هم زنده هستند؛ مثل استاد موحد یا استاد شفیع کدکنی و زرین کوب. اگر کسی می خواهد به شیوه دقیق و عمیقی سراغ مولانا یا شناخت عرفان برود، اول باید سراغ این منابع و مراجع موثق برود. مراجعه به منابع و محققان قابل اعتماد، یکی از بهترین شیوه ها برای مقابله با سوءاستفاده هایی است که برخی از مولوی و عرفان می کنند یا با عرفان دکان می زنند.

برای خود شما کدام یک از عرفان پژوهان و مولوی شناسان، منبع و مرجع تحقیق و پژوهش بوده اند؟

برای من استاد موحد، شفیع کدکنی و بدیع الزمان فروزانفر، مهمترین و بیشترین عرفان پژوهانی بودند که همواره به آن ها رجوع کرده ام و در نوشتن کتاب هایم از آثارشان بهره برده ام. در تمام کتاب هایم به آثار این سه نفر هم ارجاع داده ام و منابع را ذکر کرده ام.

به نظر شما چرا در میان شعرای فارسی، مولانا انقدر مورد اقبال جهانی قرار گرفته است؟

البته ۲۰ سال پیش اینطور نبود. وقتی همراه مادرم، مهین تجدد و همسرم، ژان کلود کری بر - البته به اصرار مادرم - ۱۰۰ غزل دیوان کبیر را به فرانسوی ترجمه کردیم، چون ژان کلود خودش شاعر بود، تلاش می کرد تا در ترجمه، ریتم اشعار در بیاید و فقط بر معنا تکیه نکند. تکنیک کار ما اینطور بود که اول مادرم آن را به فارسی بخواند، بعد کلمه به کلمه معنایش کند مثلاً کلمه همسایه را به فرانسه بر نمی گرداند بلکه همسایه بودن را توضیح می داد. یکبار هم شهرام ناظری به خانه ما آمد و با آن که فرانسوی خوب بلد نبود، وقتی ژان کلود شعری از مولوی را به فرانسه خواند، او از روی ریتم متوجه شد که کدام شعر مولوی است و آن را به فارسی

خواند. این کتاب به شدت در فرانسه مورد توجه قرار گرفت. آن هم زمانی که مولوی در فرانسه چندان شناخته شده نبود ولی الان یک پدیده جهانی شده و این نشان می دهد که او و ادبیات فارسی همچنان در جهان معاصر زنده اند. ضمن اینکه مفاهیم و مضامینی که اشعار مولانا دارد، با مسائل بشری پیوند دارد که در بستر تاریخ معاصر در حال کشف شدن است. درواقع مولانا همواره در حال مکاشفه و رمزگشایی ازسوی انسان مدرن است؛ در حال دریافت ها و خوانش های تازه. واقعیت این است که او گنجینه عظیمی است که تمامی ندارد.

خانم تجدد به نظر می رسد شما به واسطه مولوی پژوهی، صرفاً نسبت عقلانی با او و عرفانش ندارید بلکه احتمالاً ارتباط حسی، شورمندانانه و عاطفی هم با او دارید. درست فکر می کنیم؟

اصلاً در این باره بحث نداریم. مگر می شود با مولوی ارتباط برقرار کرد و این ارتباط صرفاً یک مسئله پژوهشی و علمی باشد و وجودت را درگیر خودش نکند. وقتی کتاب «عارف جان سوخته» را می نوشتم، دوره ای بود که مادرم دچار سرطان بود و من به لحاظ روحی، در وضعیت بدی قرار داشتم و نمی توانستم کار کنم. در همین دوران مادرم فوت کرد و بعدش برادر شدم و زایمان داشتم. ژان کلود مدام به من می گفت، چرا کار نمی کنی و من یاد این بیت مولوی می افتادم که مدتی در مثنوی تأخیر شد و آن را می خواندم اما مصرع دوم آن یادم نمی آمد. بعد رتم سراغ مثنوی تا ببینم مصرع دوم چه بود که این بود: مهلتی بایست، تا خون شیر شد. وقتی این بیت را خواندم، شگفت زده شدم. او با چهار کلمه تمام آن دوران بحرانی و کم کاری مرا توصیف کرده بود. می خواهم بگویم اینگونه مولوی با زندگی، احساس و عواطفم گره خورده است و صرفاً یک موضوع پژوهشی نیست.

درباره مولوی و عرفان ساعت ها می توان حرف زد و گفت و گو درباره او تمامی ندارد، اما برویم سراغ کتاب «ایرانی تر» که به گمانم فرزند زمانه خویش است. به این دلیل که ما در دورانی به سر می بریم که ایرانی بودن و هویت ملی از جوانب مختلف در معرض تهدید و تحدید قرار دارد؛ هم از سوی آنها که گرایش های تجزیه طلبانه نسبت به ایران دارند، هم از طرف آنها که جهانی شدن را بهانه ای برای انکار ایرانی بودن و هویت ملی می دانند و هم از سوی همه آنهايي که اساساً دغدغه ای نسبت به ایران، تاریخ و فرهنگ آن ندارند و مسخ و استحاله فرهنگ های دیگر هستند. در دل این شرایط که با التهاب های سیاسی و اجتماعی داخل هم گره خورده، به نظر می رسد هیچ زامانی به اندازه امروز، ایرانی بودن یا ایرانی ماندن به مسئله و دغدغه ملی تبدیل نشده است. در دل این شرایط به نظر انتشار کتاب «ایرانی تر» از سوی شما که خود ساکن غرب هستید، مصداق فرزند زمانه خود بودن است. خیلی جالب است که نهال تجدد که چنددهه در فرانسه زندگی می کند، می گوید من در کنار یک همسر فرانسوی، ایرانی تر شدم در حالی که خیلی ها در داخل ایران، از ایرانی بودن فاصله گرفته اند. چطور شما در پس این همه سال زیستن در غرب و داشتن همسری فرانسوی، ایرانی ماندید و ایرانی تر شدید؟

فکر می کنم این علقه و دل بستگی ام به ایران و ایرانی بودن، ریشه در خانواده ام داشته باشد. مادرم استاد ادبیات فارسی بود و همیشه آثاری از ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایرانی در خانه ما بود و من از کودکی با آنها ارتباط داشتم. اساتید بزرگ و شاخص ادبیات مثل فروزانفر، معین و شفیع کدکنی به خانه ما می آمدند و با آنها معاشرت داشتیم و خب این محیط طبیعتاً مرا نسبت به فرهنگ و ادب فارسی و تاریخ ایران آشنا و دل بسته نگه می داشت. یادم هست وقتی بچه بودم و از میدان فردوسی رد می شدیم، مرا مجبور می کردند که بگویم بسی رنج بردم در این سال سی، عجم زنده کردم به این پارسی. یا یادم هست که پدرم رضا تجدد، وقتی از ایران صحبت می شد یا نام ایران را می شنید، گاهی بغض می کرد و اشک می ریخت. می خواهم بگویم ایران و ایرانی بودن، در خانواده ما یک خاصیت و امتیاز بود و علاقه و عشق من به ایران، ریشه در محیط و فضای خانوادگی ام دارد که از کودکی در نهاد ما بنا شده است. وقتی به فرانسه رفتم، باز هم دغدغه ام همین بود که برای ایران کاری نکنم. تمام دوران تحصیل تا دوره دکتری در رشته چین شناسی، دغدغه ام بررسی نقش ایرانیان در ترویج مذاهب غیر چینی در چین بود. جالب این که حتی بودیسم هم به جای این که از هند به چین برود، توسط ایرانی ها به چین برده شده است. همیشه داریوش شایگان مرا به تحقیق و پژوهش در این زمینه تشویق می کرد. همیشه برابم نقش جهان ایرانی در شکل گیری جهان های دیگر، مهم بود و نسبت به آن دغدغه داشتم. خوشبختانه من این شانس را داشتم که ژان کلود کری بر - همسر فرانسوی ام - هم نسبت به ایران علاقه و دل بستگی داشت و همیشه می گفت مرکز دنیا، رم و نیویورک نبوده؛ مرکز دنیا، ایران بوده است و غرب این واقعیت را نمی بیند. او همچنین معتقد بود که عده ای باید روی این موضوع کار کنند و مرا هم به این کار ترغیب می کرد؛ این که تاثیر گذاری و نقش تمدن ایرانی در شکل گیری و گسترش تمدن جهانی را روایت کنم. درواقع این کتاب هم، روایت همین دغدغه است.



آلبومی برای کودکان

بلدا خانم / گروه موسیقی دینگ ودانگ

آلبوم «بلدا خانم»، اثری از گروه موسیقی دینگودانگ و مهدی زارع و با آهنگسازی مهدی زارع است. این آلبوم شامل ۸ عدد قطعه موسیقی به نام های «بلدا خانم»، «آدم یا فرشته»، «دسته گل دست عروس»، «آشتی آشتی»، «خیلی قشنگ چشمام»، «خروس»، «بی کلام آشتی آشتی» و «بی کلام آدم یا فرشته» است که ترانه های آن توسط ندا کشاورز، مصطفی رحماندوست و افسانه شعبان نژاد سروده شده است. نوازندگان این آلبوم: علی اکبر خادم، سعید آرزوش، زهرا فرهنگی، سعید عامریان و مهدی زارع، تنظیم کننده آن مهدی زارع و خوانندگانش؛ هلیا رضایی، دایانا سرابی، یسنا جلیلی، دریا وحدتی، شایان شهبازی، ترمه اسماعیل یزدی، آئینا علیدوست، ملینا علیدوست، ساتیار افشاری، شایلین زرین. آروشا درخشان، السا خداداد، مرسانا خداداد، ناروین رهدار، علی نوان، نارمیلاجاهدی و سام صالحی هستند.



آثار برگزیده جایزه رضا کروریان

قطعه برای دو یا سه کانال / گروهی

آلبوم «قطعه برای دو یا سه کانال»، اثری از آثار برگزیده جایزه رضا کروریان سال ۱۳۹۹ با آهنگسازی سپیده یافتیان، علی بلیعی، مسعود هدایتی، افشین مطلق فرد، آرزو رضایی، وحید وردی و دنیز تقفدی منتشر شده است. مسابقه آهنگسازی موسیقی الکتروآکوستیک در گرامیداشت آهنگساز نوگرای ایرانی، رضا کروریان (۱۳۹۰-۱۳۵۰) با هدف حمایت از موسیقی الکتروآکوستیک و بیشتر شناساندن این موسیقی در ایران، هر سال طی فراخوانی از آهنگسازان فعال در حوزه موسیقی الکترونیک، بدون محدودیت سنی دعوت می کند تا ارسال آثار خود در این مسابقه شرکت کنند. جایزه رضا کروریان توسط گروه موسیقی بارآوا و نشر موسیقی معاصر تأسیس و هر سال با حمایت مالی خانواده کروریان برگزار می شود.



گشتی در موسیقی بی کلام

کریمیا / سرروش پورگودری

آلبوم «کریمیا»، از جمله آثار موسیقایی جدیدی است که به آهنگسازی و تنظیم سرروش پورگودری در اختیار مخاطبان قرار گرفته است. «مقدمه»، «قص آهو»، «بادر»، «چشمانش»، «جمارا»، «کریمیا»، «ترس»، «بل تش» و «نور» عنوان قطعاتی هستند که در این آلبوم بی کلام گنجانده شده اند. علی آتش افروز، تنظیم الکترونیک و میکس و مسترینگ، فرشاد ابراهیمی، نوازنده پرکاشن، مرگان حسینی، نوازنده قانون، همایون نصیری، نوازنده کاخن، محمدرضا هوشمند، نوازنده گیتار و پیروز شریفیان، نوازنده پرکاشن گروه اجرایی این آلبوم را تشکیل می دهند. سرروش پورگودری، آهنگساز و نوازنده جوان متولد سال ۱۳۷۱ در شیراز است. او از سن هفت سالگی به فراگیری موسیقی پرداخت و در سال ۱۳۸۹ موفق به دریافت مدرک کارشناسی موسیقی از دانشگاه هنر شیراز شد. از پورگودری پیش تر آلبوم های «مثلث» و «دایره»، «کران تا کران» و «امسخ» منتشر شده است.